

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

¹ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیتعنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،² بدیشان گفت: بدین قریهای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کَرِه الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچکس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.³ و هرگاه کسی به شما گوید: چرا چنین می‌کنید؟ گوید: خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تأمل آن را به اینجا خواهد فرستاد.⁴ پس رفته کَرِه‌های بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می‌کردند،⁵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: چه کار دارید که کَرِه را باز می‌کنید؟⁶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.⁷ آنگاه کَرِه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.⁸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.⁹ و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادکنان می‌گفتند: هوشیعیانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید.¹⁰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیعیانا در اعلیٰ علیین.

¹¹ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیا رفت.¹² بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد.¹³ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.¹⁴ پس عیسی توجّه نموده، بدان فرمود: از این پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد. و شاگردانش شنیدند.

ورود عیسی به معبد گشت

¹⁵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل معبد گشت، به بیرون کردن آنانی که در معبد خرید و فروش می‌کردند شروع نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،¹⁶ و نگذاشت که کسی

با ظرفی از میان معبد بگذرد،¹⁷ و تعلیم داده، گفت: آیا مکتوب: "نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امّت‌ها نامیده خواهد شد؟" اما شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.¹⁸ چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند.¹⁹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

²⁰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.²¹ پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت: ای استاد، اینک، درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!²² عیسی در جواب ایشان گفت: به خدا ایمان آورید،²³ زیرا که هرآینه به شما می‌گویم، هر که بدین کوه گوید: منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.²⁴ بنابراین به شما می‌گویم، آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.²⁵ و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.²⁶ اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.

²⁷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در معبد می‌خرامید، رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،²⁸ گفتندش: به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بجا آری؟²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: من از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم.³⁰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.³¹ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.³² و اگر گوئیم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نیای بر حق می‌دانستند.³³ پس در جواب عیسی گفتند: نمی‌دانیم. عیسی بدیشان جواب داد: من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را بجا می‌آورم.